

بررسی بازتابیده یاریگری در زبان و ادب فارسی

مشارکت در فرهنگ ایرانی

دکتر مرتضی فرهادی



«برخی از فرهنگ‌ها روحیه امدادگری را بدون توجه به این که آنها به ما کمک کرده اند یا نکرده اند می‌پروراند، در حالی که در دیگر جوامع ممکن است، بازگشت انتفاع از عمل امدادگرانه مد نظر باشد.»

«گلندر»
وقتی حتی حرکات عضلانی آدمی به قول «مارسل موس» (۱) (۱۸۷۲-۱۹۵۲) تکنیک‌های بدن (۲) پدیده‌ای فرهنگی باشد، آن‌گاه رفتارهای مشارکتی و ضدمشارکتی آدمی، بی‌شک اموری فرهنگی به شمار می‌آیند. در نتیجه این‌گونه کشش‌های متقابل پیوسته و کم و کیف آنها شدیداً متأثر از نوع فرهنگ آدمی بوده و متقابلاً بر فرهنگ تأثیر می‌گذارند.

زبان که خود بخش مهمی از فرهنگ آدمی به شمار می‌آید، همچون دستگاه عصبی، بیشتر و بهتر از دستگاهها و اندام‌های دیگر، کنش‌ها و منتش‌های فرهنگی را در خود باز می‌تاباند. هم‌دایره لغوی یک زبان و هم قواعد صرف و نحو آن و هم ریشه‌شناسی می‌تواند، واقعیت‌های درازمدت و خصلت‌های یک فرهنگ را بازنمایی کند. لوئیس هنری مورگان از طریق واژگان، یا اگر دقیق‌تر بگوییم از طریق اصطلاحات خویشاوندی ۴۸ قبیله توانست پرتویی بر انواع خویشاوندی و خانواده در تاریخ بیافکند (۳)

مؤلف این سطور توانسته است از طریق تحلیل حدود ۱۴۰ نامواره، تغییرات سازمان تعاونی واره را در ایران در طی چند هزار سال بازنمایی کند. (۴) زبان، افزون بر واقعیات اجتماعی-طبیعی و جغرافیایی، گذشته را نیز در خود باز می‌تاباند (۵). لذا به نظر می‌رسد که کهن‌ترین اسناد فرهنگی ایرانیان، در زمینه مشارکت و یاریگری را بایستی در فسیل واژه‌های زبان پارسی بازیافت. کهن‌ترین اسناد ما درباره یاریگری و روحیه مشارکتی به دایره واژگان پارسی بازمی‌گردد.

«کندراتوف» (۶) و دیگر زبان‌شناسان جدید نشان داده‌اند که زبان، تنها ابزاری برای ارتباط با هم‌توعان در زمان حال نیست. زبان وسیله‌ای بسیار کمیاب برای درک احساسات و عواطف آدمیان در اعصار بسیار دور نیز هست: «زبان ما را نه تنها با جهان مادی و زندگی روزمره و طرز تولید نیاکان ما، که با جهان درونی پیشینیان و حتی بازی‌ها و خرافه‌های آنها نیز آشنا می‌کند...» (۷)

«برای این که به زمان‌های گذشته بازگردیم و بدانیم نیاکان ما صدها و هزارها سال پیش چگونه زندگی می‌کرده‌اند؛ می‌توانیم به یافته‌های تاریخ و باستان‌شناسی مراجعه کنیم. اما از بعضی از دوره‌ها هیچ سند مکتوبی در دست نیست. با این همه

کم نیستند شرق‌شناسان مشهوری که آگاهانه یا ناآگاهانه در آثار به ظاهر تحقیقی‌شان در پی اثبات این موضوع بوده‌اند که ایرانیان فاقد روح همکاری و تعاون هستند و متأسفانه ترجمه کارهای این قبیل مشاهیر در بین غالب روشنفکران، مقبول واقع شده و به صورت یک باور عمومی درآمده است.
دکتر فرهادی از محققین نکته‌سنج، صبور و غیرتمند معاصر، از جمله دانشورانی است که با ارائه شواهدی بسیار، این دیدگاه را اندیشه‌ای غیرعلمی، سنجیده و مغرضانه دانسته و در چند اثرش از جمله مقاله حاضر به چالش کشیده است. وی با ارائه نمونه‌های با ارائه نمونه‌هایی از اصطلاحات و شمار زیادی از واژه‌ها و ریشه‌شناسی آنها، روشنایی‌هایی بر این موضوع تابانده است.
مقاله حاضر به زودی در کتابی به همین نام با گسترده‌تری بیشتر، منتشر خواهد شد.

وسيله ای است که با آن می توانیم... حتی در زندگی معنوی و در جهان خصوصی نیاکانمان که ظاهراً با خود آنها ناپدید شده است، نفوذ کنیم. این وسیله معجز آسای «احیاء گذشته» همان زبان است (۸)»

هم تعدد و افزونی و دایره واژگان برای همکاری و مشارکت و انواع آن، و هم ترکیب و ریشه شناسی این واژگان می تواند در فهم کم و کیف یاری در جامعه ما در گذشته کمک کند.

واژگان بسیار فارسی و عربی مترادف و متباین همکاری، نشان کاربرد بسیار آن در زندگی ایرانیان بوده است. و اهمیت همکاری را در این جامعه و فرهنگ آن نشان می دهد، همچنان که تعدد واژگان زبان اسکیمویی برای برف و تمایزات میان انواع آن، نشان دهنده اهمیت برف در زندگی اسکیموها (۹) یا دایره لغوی واژگان مربوط به شتر نشان دهنده اهمیت این دام برای اعراب (۱۰) و دایره واژگان مربوط به باران در ایران، نشان دهنده اهمیت آن در زندگی و اقتصاد ایرانیان است. (۱۱)

واژگانی همچون: دستگیری، مدد، مددکاری، یاری، یآوری، یارمندی، یاریگری، پستی، پشتیبانی، همکاری، انبازی، حصه داری، عون، معاونت، تعاون، معاضدت، مظاهرت، معونت، مشارکت و انفاق و... (۱۲)

اما مهم تر از این، وجود واژگانی در زبان فارسی است، که از ترکیب کارهای اقتصادی مهم و حیاتی، با کلمه یاری ساخته شده است. همچون واژه «دامیاری» به معنی نخجیرگری و صیادی (۱۳) «شدیاری» به معنی شخم زدن، بازیاری به معنای برزگری، باغبانی و صیادی، شن یاری به معنای خرمن باد دادن. (۱۴) «جوتیار» به معنای زارع (۱۵)، و واژگان دیگری همچون «داشتیاری» به معنای نگهداری کشت در گویش کمره ای (۱۶) و همچنین واژگان بسیار رایجی همچون گاو یاری و آبیاری که کمتر به وجود «یاری» ذر ترکیب آنها توجه شده است. و نشان دهنده جایگاه و اهمیت همکاری و مشارکت در فرهنگ ایرانی در مهم ترین کارهای معیشتی از گردآوری خوراک حیوانی (شکار) گرفته تا کشاورزی و کارهای مهم آن از شخم زدن تا باد دادن خرمن است.

به این واژگان صدها واژه محلی غالباً ثبت نشده، در گویش های مختلف ایرانی را می توان افزود. برخی از روان شناسان اجتماعی اخیراً بدین مساله توجه کرده اند که غلبه نوع همکاری در جوامع گوناگون برخاسته و حداقل متأثر از فرهنگ آن جامعه است:

در یک تحلیل (Gouldner, 1980) تأکید شده،

که ایزد در بیابانت دهد باز
حافظ می گوید:

مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی
که گفته اند نکویی کن و در آب انداز
در «ویس و رامین» نیز آمده:
بکن نیکی و در دریاش انداز
که روزی در کنارت آورد باز

تقریباً تمام ادیان و غالب فرهنگ ها و مصلحین جهان، به شیوه ها و زبان ها و بیان های متفاوت، به دنبال بسط قدرت معنوی در جهان بوده اند و بسط این قدرت را، بر پایه عبور از خودخواهی ها و جاه طلبی های فردی و گروهی آدیان دانسته اند. پادزهر این خودخواهی نیرومند و شکستن درهای «زندان خود» (۲۰) را در دگر دوستی دانسته اند.

آگوست کنت معتقد است: «تاریخ عواطف، همان تاریخ شکفتگی تدریجی استعداد های دگر دوستانه است، بی آنکه انسان هیچ گاه خویشتن دوستی خود را که برای او حالتی خود به خودی و مقدم است، از دست بدهد». وی در جایی دیگر در توضیح «دین انسانیت» پیشنهادی خود می نویسد:

«در دین انسانیت، عبادت آن نیست که انسان را پرستند، بلکه باید آن را پرستاری کنند تا به کمال برسد... مقدس ترین تکالیف و همچنین بالاترین سعادت ها، نوع دوستی است». (۲۱)

در همین جا باید اضافه کنم، در عصر حاضر و با رشد بی سابقه فرهنگ کاسب کارانه، برخی ممکن است تاثیر عواطف دگر دوستانه را کمتر از حد واقع برآورد کنند. اما در واقع تاثیرات این عواطف در زندگی فردی و اجتماعی، بسیار بیش از آن است؛ که در نظر اول به چشم می آید. باید دانست که این عواطف، موتور محرکه و اولیه بسیاری از کوشش های آدمی است که در نظر اول همچون علم، بسیار منطقی و غیر عاطفی به نظر می رسند. برای مثال بارنز و بکر معتقدند:

به احتمال بسیار، انسان دوستی عاطفی بیش از تلاش طرفداران علم در ظهور جامعه شناسی موثر بوده است... (۲۲)

پیش از این اشاره که روان شناسان اجتماعی بین فرهنگ و همناوایی اجتماعی (۲۳) و بین فرهنگ و همکاری (۲۴) و حتی نوع همکاری مسلط ارتباط و همبستگی می بینند. به نظر می رسد که بین فرهنگ ایرانی و کمک بلاعوض به عنوان نوع آرمانی یاریگری ارتباط نزدیکی وجود دارد.

حداقل از دو هزار سال پیش، نوع آرمانی یاریگری در ایران دگریاری و کارهای عام المنفعه بوده است. در این میان، آموزه های زرتشتی و اسلامی در تعمیق

تقریباً تمام ادیان و غالب

فرهنگ ها و مصلحین جهان، به

شیوه ها و زبان ها و بیان های

متفاوت، به دنبال بسط قدرت

معنوی در جهان بوده اند و بسط

این قدرت را، بر پایه عبور از

خودخواهی ها و جاه طلبی های

فردی و گروهی آدیان دانسته اند.

پادزهر این خودخواهی نیرومند و

شکستن درهای «زندان خود» را در

دگر دوستی دانسته اند.



که اعتقادات اجتماعی در هر جامعه، حاکمیت اخلاقی خاصی را مشمول تعامل می کند. با این وجود، ماهیت مبادله چنین هنجارهایی همواره ثابت نیست. بر طبق این نظریه، برخی از فرهنگ ها روحیه امدادگری را، بدون توجه به این که آنها به ما کمک کرده اند یا نکرده اند پرورده. در حالی که در دیگر جوامع ممکن است بازگشت انتفاع از عمل امدادگرانه مدنظر باشد... بی تردید اکثر افراد جامعه آمریکا فقط به کمک کسانی می روند؛ که احتمال بازگشت کمک آنها در آینده وجود داشته باشد. بر طبق برخی تجربیات... سبزه ها عموماً به یاری کسانی می شتابند؛ که قبلاً از آنها کمک دریافت کرده بودند. (۱۷)

فرهنگ ایرانی حداقل در دو هزاره گذشته، شدیداً طرفدار «تو نیکی می کن و در دجله انداز» (۱۸) بوده است. و کمک به امید تلافی را، کاری کارستان نمی دانسته است (۱۹) و بر این باور بوده که: «احسان، هنری نیست به امید تلافی، نیکی به کسی کن که به کار تو نیاید». انواع دیگر یاریگری اگر چه بسیار وجود داشته، اما تا این اندازه ستوده نشده است.

سعدی می گوید:

تو نیکی می کن و در دجله انداز

این روحیه موثر بوده‌اند. البته قابل ذکر است که ملت‌ها ادیانی را می‌پذیرند که نوعی همخوانی و همگرایی بین آن آموزه‌ها و آرمان‌های برخاسته از فرهنگ پیشین خود احساس کنند، لذا پذیرش آیین زرتشت و آیین مقدس اسلام از جانب ایرانیان نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. همچنان که بی‌شک بین پذیرش و پیشبرد مذهب شیعه و فرهنگ ستم‌ستیز و مظلوم دوست ایرانی ارتباط وجود داشته است.

بازتاب مشارکت آرمانی ایرانیان در ادبیات تقریباً آشکارترین نوع کمک و همکاری، در همه جوامع کمک به زیردستان و کمک به ناتوانان است. این صحنه‌ای است که هر انسانی در هر کجای جهان روزانه آن را می‌بیند. جوانی که جای خود را در اتوبوس به پیری می‌دهد، بینایی که نابینایی را از خیابان می‌گذراند، رهگذری که با سکه‌ای نوازنده نابینایی را یاری می‌رساند و غیره.

اندیشه‌های اخلاقی و مذهبی نیز بر چنین

کمک‌های بی‌چشم داشت، صحنه می‌گذارد. و آنها را تبلیغ و تجویز می‌کند. در ادبیات فارسی نیز دایم این آموزه‌ها تکرار شده است.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد جامعه ایرانی نیز، بنا بر ضرورت‌های مختلف و از آن جمله وضعیت جغرافیایی و اقتصادی-اجتماعی از دیرباز ملزم به انواع یاریگری در مسائل کشاورزی، آبیاری، دامداری و امنیتی و دفاعی بوده است، که در این میان مسایل متعدد مربوط به آبیاری و آبرسانی و آبیاری نقش اساسی داشته‌اند (۲۵). گسترش بسیار انواع خودیاری و همیاری، انتظارات ایرانیان را به سوی همکاری‌های آرمانی افزایش داده است، عکس «عایق‌کاری عاطفی» در روانشناسی (۲۶) آموزه‌های دینی و اخلاقی، ادبیات رسمی و ادبیات شفاهی ایرانیان نیز، در تشدید چنین فضایی دخیل بوده‌اند:

نظامی که یکی از حساس‌ترین شعرای ایرانی نسبت به عواطف انسانی است می‌سراید:

گراز ما کسی را زبانی رسد
وز آن رخنه، ما را نشانی رسد

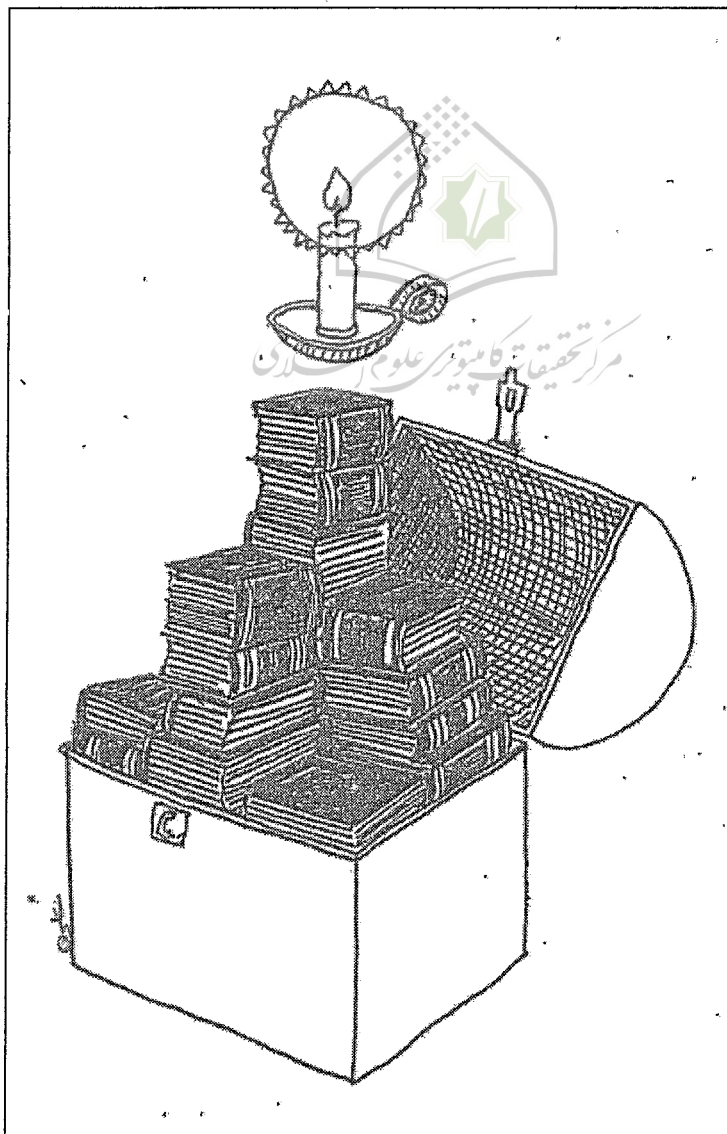
چو عاجز شود یار، یاری کنیم

چو سختی رسد، بردباری کنیم (۲۷)

در فرهنگ ایرانی کمک به افتادگان، کار نیکمردان آزاده و شکرانه بازوی توانا بوده است.

□ در فرهنگ ایرانی کمک به
افتادگان، کار نیکمردان آزاده و
شکرانه بازوی توانا بوده است.
سعدی گوید:

چو استاده‌ای دست افتاده‌گیر
ره نیکمردان آزاده‌گیر
بیخشتای کانان که مرد حقتند
خریدار دکان بی‌رونقتند



سعدی گوید:

چو استاده‌ای دست افتاده‌گیر
ره نیکمردان آزاده‌گیر

بیخشتای کانان که مرد حقتند
خریدار دکان بی‌رونقتند (۲۸)
یا:

شکرانه بازوی توانا

بگرفتن دست ناتوان است

در واقع در فرهنگ ایرانی، «نوع دوستی» همراه با ایثار، کمک و همکاری آرمانی و ستوده به شمار می‌آید. انسان آرمانی در فرهنگ ایرانی کسی است که در پی و اندیشه نجات دیگری است و نه به در بردن گلیم خویش. (۲۹) چنین انسانی طرفدار بازار بی‌رونق و سپاه شکست خورده است.

او در جای دیگر می‌گوید:

طریقت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست

قدم باید اندر طریقت نه دم

که اصلی ندارد دم بی‌قدم (۳۰)

در فرهنگ‌های مشهور به ابتدایی! و کمی خفیف‌تر از آن در کشورهای کهن فرهنگ جمله «این مشکل شماست» وجود نداشته است. مشکل هر کس، مشکل کل جامعه تلقی می‌شده است. سعدی در باب اول بوستان یک سخن مؤکد دارد که به شکل‌های گوناگون آن را بازگو می‌کند که فشرده آن را می‌توان این بیت دانست که:

تو کز محنت دیگران بی‌غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

سعدی در این باب به دنبال همنوایی

و همدردی و نوع دوستی است.

چنین به نظر می‌رسد که وی این

عواطف را سرآغاز و پشتیبان یاریگری

به شمار می‌آورد:

شبی دود خلق آتشی بر فروخت

شنیدم که بغداد نمی‌بسوخت

یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود

که دکان ما را گزندی نبود

جهان دیده‌ای گفتش ای بوالهوس

ترا خود غم خویشتن بود و بس

پسندی که شهری بسوزد به نار

اگر چه سرایت بود بر کنار (۳۱)

سعدی در شرح نادری از یک

قحطسالی در دمشق و در برخورد با

دوستی صاحب مکتب، اندیشه بالا را

در قالبی دیگر بازگو می‌کند:

چنان قحطسالی شد اندر دمشق

که یاران فراموش کردند عیش

چنان آسمان بر زمین شد بخیل
 که لب تر نکردند زرع و نخیل
 بخوشید سرچشمه های قدیم
 نماند آب، جز آب چشم یتیم
 در آن حال پیش آمد دوستی
 از و مانده بر استخوان پستی
 و گرچه به مکت قوی حال بود
 خداوند جاه و زرو مال بود
 بدو گفتم ای بار پاکیزه خوی
 چه در ماندگی پشت آمد، بگوی
 بغرید بر من که عقلت کجاست
 چو دانی و پرسی سئوال خطاست
 نبینی که سختی به غایت رسید
 مشقت به حد نهایت رسید
 نه باران همی آید از آسمان
 نه بر می رود دود فریادخوان
 بدو گفتم آخر تو را باک نیست
 گشاد زهر جایی که تریاک نیست
 گر از نیستی دیگری شد هلاک
 ترا هست، بطراز طوفان چه باک
 نگه کرد رنجیده در من فقیه
 نگه کردن عاقل اندر سفیه
 که مردار چه بر ساحلست ای رفیق
 نیاساید و دوستانش غریق
 من از بی نوایی نیم روی زرد
 غم بینوایان رخم زرد کرد (۲۲)
 سعدی در حکایتی دیگر از قول عبدالعزیز
 می گوید:
 خنک آنکه آسایش مرد و زن
 گزیند بر آرامش خویشتن
 نکردند رغبت هنر پروران
 به شادی خویش از غم دیگران (۲۳)
 حکیم نظامی که به باور مولف روانشناس ترین
 شاعر کلاسیک ایرانی است، در شاهکار خود
 (داستان لیلی و مجنون) گسترش دایره علایق و
 عواطف نوع دوستانه آدمی را از خود به معشوق و از
 معشوق به بنی نوع و از آدمی به آهوان و از آهوان به
 دیگر جانوران و درندگان و در واقع کل حیات به
 خوبی نشان داده است:
 می رفت سرشگ ریز و رنجور
 انداخته دید دامی از دور
 در دام فتاده آهویی چند
 محکم شده دست و پای در بند
 صیاد بدین طمع که خیزد
 خون از تن آهوان بریزد
 مجنون به شفاعت اسب را راند

□ فرهنگ ایرانی، «نوع دوستی»
 همراه با ایثار، کمک و همکاری
 آرمانی و ستوده به شمار می آید.
 انسان آرمانی در فرهنگ ایرانی
 کسی است که در پی و اندیشه نجات
 دیگری است و نه به در بردن گلیم
 خویش. چنین انسانی طرفدار
 بازار بی رونق و سپاه
 شکست خورده است.



صیاد سوار دید و در ماند
 گفتا که به اسم دامیاری
 مهمان توام بدانچه داری
 دام از سر آهوان جدا کن
 این یک دورمیده را رها کن
 بیجان چه کنی رمیده ای را
 جانست هر آفریده ای را
 آن کس که نه آدمی ست گرگ است
 آهو کشی آهویی بزرگ است
 صیاد بدان نشید (۲۴) کو خواند
 انگشت گرفته در دهان ماند
 گفتا سخن تو کزدمی گوش
 گر فقر نبودمی هم آغوش
 نخجیر دو ماهه قیدم این است
 یک خانه عیال و صیدم این است
 صیاد بدین نیاز مندی
 آزادی صید چون پسندی؟
 گر بر سر صید سایه داری
 جان باز خرش که مایه داری
 مجنون جواب آن تهی دست
 از مرکب خود سبک فرو جست
 آهو تک خویش را بدو داد
 تا گردن آهوان شد آزاد

او ماند و یکی دو آهوی خرد
 صیاد برقت و بارگی برد
 می داد زد دوستی نه ز افسوس
 بر چشم سیاه آهوان بوس
 بسیار بر آهوان دعا کرد
 و آنگاه ز دامشان رها کرد
 رفت از پی آهوان شتابان
 فریادکنان در آن بیابان (۲۵)

با وجود عادی بودن انواعی از تعاون، همچون
 «خودیاری» و «همیاری»، باز در ادبیات رسمی و
 همچنین ادبیات شفاهی و عامیانه ما، رد پاهای آن
 دیده می شود. چیزی که هست تکیه اصلی
 همان گونه که اشاره شد بر دگر یاری یعنی کمک
 بلاعوض و یک سویه بوده است.

در شاهنامه فردوسی که حاوی اسنادی بی نظیر
 درباره فرهنگ ایرانی است. به یکی از انواع جالب
 تعاون در میان دختران ریسنده اشاره دارد که در
 طبقه بندی امروزی ما، از انواع تعاون در ایران به
 عنوان گروه «خودیار مفروز» نامیده شده است.

وی در هزار سال پیش، رسم نخ ریزی گروهی
 دختران فرودست زمانه خود را با دقتی
 مردم شناسانه و ایجاز و زیبایی شاعران توصیف
 کرده است:

یکی شهر بد تنگ و مردم بسی
 ز کوشش بدی خوردن هر کسی
 در آن شهر دختر فراوان بدند
 که بی کام و جوینده ی نان بدند
 بیک روی، نزدیک بودی به کوه
 شدنندی همه دختران همگروه
 از این هر یکی پنبه بردی به سنگ
 یکی دو کدانی ز چوب خدنگ
 بر آمیختندی خورش ها بهم

نبودی بخورد اندرون، بیش و کم (۲۶)

گروههای «خودیار مفروز» و گروههای همیار
 همگرای ریسنده تا همین اواخر در شهرهای ایران
 همچون یزد و تفت وجود داشته که به آن چرخ ريسان
 می گفته اند. همچنین پشم ریزی با دوک در میان
 گروههای خودیار مفروز و دختران عشایر در
 سیرجان و شهرهای پیرامون آن رایج بوده
 است. (۲۷)

مهمترین کارکرد گروههای خودیار مفروز تبدیل
 کاری یکنواخت و خسته کننده به کاری پر شور و
 نشاط بوده است. همان گونه که شارل فورویه،
 قرن ها بعد به عنوان «کار دل انگیز» از آن سخن گفته
 است. (۲۸)

واژگان انبازی، شراکتی، شریکی در ادبیات

فارسی نظر به خودیاری مشاع دارد، اگرچه گاه به معنای همکاری به معنای عام نیز به کار رفته است از واژگان دیگر نیز که گاه به معنای خودیاری به کار رفته است واژه اتفاق است. واژه اتفاق به معنی همدستی و همکاری و همدلی در این سخن سعدی:

مورچگان را چون بود اتفاق
شیر زیان را بدرانند پوست

به معنای اخص خودیاری مشاع است.

شکل سلبی «اتفاق» در دسته ای دیگر از ضرب المثل ها و اشعار ایرانی بازتاب یافته است که مشهورترین آنها ضرب المثل ایرانی: «یک دست صدا ندارد.» است:

مولوی می گوید:

هیچ بانگ کف زدن آید به در
از یکی دست تو بی دست دگر
ملک الشعرا ی بهار نیز گوید:
گویند آواز بر نخاست ز دستی
آری در این سخن بخردی منگر
زان دو یکی را اگر ببندی بر پشت

مرد بیک دست عاجز آید و مضطر (۳۹)

در ضرب المثل های عامیانه باز آمده است که: «دست دست را می شوید، هر دو دست صورت را». در ضرب المثل های خراسانی می گویند: «قربان دست بسیار / چه در خوردن چه در کار» که از معدود ضرب المثل هایی است که به شکل آشکار از «خودیاری مشاع» سخن می گوید.

گاه نیز در اشعار شعرای محلی به برخی یاریگریها در جامعه ایرانی اشاره شده است:

«بعد از دروا، برای خرمن کوفتن (خرمنکوبی) بی (یک) آدمی (کمکی) لازم داشتیم، بی وزر (وزرا، گاوکار)

گفتم مکنم گو به گو (گاو به گاو) آدم به آدم (کمک متقابل نیروی کار)

یا همراه دایی نرص الله (نصرالله) یا عام خرسو (خسرو) (۴۰)

آدم به آدم و گاو به گاو، دو رسم همیارانه در روستاهای ایران برای مبادله تاخیری نیروی کار و نیروی چهارپایان است که در این اشعار محلی بازتابیده است. (۴۱)

یک ضرب المثل لری می گوید «دنیا گا کلمه» (gakelma) است. یعنی جهان، سراسر مبادله است. (۴۲)

با این حال، همانطور که قبلاً اشاره شد، تکیه فرهنگ ایرانی به کمک بلاعوض، کمک کردن به خاطر کمک کردن و نوع دوستی و نوع پروری است. تجلی بارز این شیوه اندیشه را در سخن

اصرار ورزید. چنین تفکر پویایی از تکنولوژی او را به مسیری کشاند که پس از اندک زمانی اعلام کرد: تکنیک هایی وجود دارند که فاقد ابزار مادی، چه به عنوان وسیله کار و چه به عنوان نتیجه کار هستند. او آنها را «تکنیک های بدن» نامید. وی در این باره اشاره می کند که نحوه پرتاب یک زوبین، تنها به اندازه طول و وزن آن بستگی ندارد؛ یا نحوه راه رفتن، تنها به نوع کفش ارتباط پیدا نمی کند و بالاخره، نحوه شنا کردن در اقوام مختلف نیز تفاوت می کند، بدون این که ربطی به شیئی خاص داشته باشد.

اطلاع داریم که اروپاییان فقط شنای قورباغه را می شناختند و شناهای دیگر را از سرخ بوستان و اقوام پلی نزی در اواخر قرن نوزدهم آموخته اند که در حال حاضر به عنوان شناهای سرعت برای شناگران در مسابقات رایج است... حالات نشستن، غذا خوردن، ادرار کردن و غیره، به هیچ وجه به دلایل زیست شناختی به انسان به ارث نرسیده اند، بلکه تماماً حالات آموختنی هستند که از جامعه به ارث می رسند... بالاخره، مارسل موس، تکنیک را «عمل سنتی موثر» نامیده است.

به نقل او، «در مجموع»، «یک عمل» چیزی جز یک سلسله حرکت های عضلانی نیست. این حرکات عضلانی هستند که به صورت سنتی، نسلی به نسل دیگر می آموزد و واقعیت مطالعات تکنولوژی را تشکیل می دهند...»

موس در بخش ششم کتاب انسان شناسی و جامعه شناسی خود، به چگونگی پیدایش تکنیک های بدن، اصول ضروری برای طبقه بندی آنها، ترتیب بیوارگانیک تکنیک های بدنی و نظریه های مربوط به آن پرداخته است.

آندره هودری کور. «تکنولوژی: علم انسان»، ترجمه: جلال الدین رفیع فر- نمایه پژوهش (ویژه دانش ها و فناوری های سنتی)، ش ۱۳ و ۱۴، (بهار و تابستان ۱۳۷۹)، صص ۱۲۶-۱۱۸.

برای مطالعه بیشتر، نک به:

Anthropologie و Marcel Mauss

et sociologie Paris puf, 1950.

۳- نک: حسین ادیبی، زمینه انسان شناسی، تهران،

انتشارات پیام، ۱۳۵۳، صص ۲۸۳.

۴- نک: واره. چاپ دوم، صص ۲۲۵-۱۶۷.

۵- برای مثال نک: مرتضی فرهادی، کمره

(مطالعه موردی و میان رشته ای)، تهران، انتشارات

دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۷. جلد چهارم، مقدمه

فصل دوم.

□ در بناها نامه فریوسی که حاوی اسنادی بی نظیر درباره فرهنگ ایرانی است. به یکی از انواع جالب تعاون در میان دختران ریسنده اشاره دارد که در طبقه بندی امروزی ها، از انواع تعاون در ایران به عنوان گروه «خودیار مفروز» نامیده شده است.



شیخ مصلح الدین سعدی می توان یافت. جایی که با عبور از همه قوم گرایی ها و قوم مداری ها و منافع اقتصادی و تعصبات، جار می زند:

بنی آدم اعضاء یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی! (۴۳)

بی نوشت

I-Marcel Mauss

۲- در فرانسه آموزش و تدریس مردم نگاری در

سال ۱۹۲۶ با کلاس های مارسل موس خواهرزاده امیل

دورکهایم آغاز شد. در کلاس های این درس... «موس»

بیشتر بر جمع آوری اطلاعات درباره نحوه استفاده و

کارکردشایی که در موزه ها گردآوری شده و یامی شود،

۶- کنلرتوف، «واژه‌ها و آتش سوزی‌ها»، ترجمه: ابوالحسن نجفی، مجله زبان شناسی، سال اول، ش ۲ (بهار و تابستان ۱۳۶۴)، ص ۳۱.

۷- همان، ص ۳.

۸- ما از طریق زبان حتی باترس های نیاکان آشنا می شویم. انسان هادر اعماق تاریخ و به خاطر نقش مهم واژگان و زبان در زندگانی برای واژگان و زبان- همچون برخی زبان شناسان و فلاسفه زبان پست مدرن اهمیتی بسیار بیش از واقع قائل بودند. انگار ناخودآگاه قومی این بار نه در میان انسان ابتدایی و جادوگران و کاهنان آنها که در میان برخی دانشمندان و فلاسفه امروزی خود را متجلی می سازد. انسان ابتدایی می اندیشید اگر بگوید بشود، خواهد شد. و واژگان واقعیت را در گون خواهند کرد، همان گونه که فریاد کمک خواهی چه بسا که یاریگران را در محل حاضر می سازد. و فرمان حمله به شکار، شکار کردن را میسر می سازد. انسان ابتدایی تصور می کرد که نام بردن از جانوران هولناک و پدیده های مخوف ظهور و حضور آنها را سبب می شود. لذا می بینیم پدران ما برای نام بردن برخی موجودات ترسناک و اقدام آمیز نه از نام آنها که از واژگان مستعاره و گاه اقدام آمیز و تملق آمیز استفاده می کرده اند، چنان که در استان مرکزی به موجودات نامریی هولناک، از وانی ها و در گویش تهرانی «از ماهیتران» می گویند. در کرمان به مار خانگی که هم آن را مایه برکت می دانند و هم به خاطر آن هراسان بوده اند، «همسایه» می گفته اند. گفتنی است که واژه سایه- خود- کنایه از روان است و معنای دورتر «همسایه» می تواند به معنای هم روان و خویشاوند باشد. به همین دلیل نیز، قوم اسلاو، خرس را «عسل خوار» می نامیدند و نیاکان قوم ژرمن، آن را «قهوه ای» می خواندند.

۹- نک: آ. کنلرتوف، «واژه‌ها و آتش سوزی‌ها»، مجله زبان شناسی، س ۱، ش ۱ (بهار و تابستان ۱۳۶۳)، ص ۲۵.

۱۰- نک: اتوکلاين برگ. روانشناسی اجتماعی، ترجمه: علی محمد کاردان، جلد اول، تهران، نشر اندیشه، ۱۳۵۵، ص ۷۲.

۱۱- نک: مرتضی فرهادی، موزه های باز یافته، بخش اول کتاب.

۱۲- نک: لغت نامه دهخدا، ذیل همان کلمات.

۱۳- نظامی می گوید: «گفتا که به رسم دامیاری / مهمان توام بدانچه داری» [نظامی گنجوی، خمسه نظامی، تهران، موسسه نشر کتب اخلاق، بی تا]. لیلی و مجنون، رهانیدن مجنون آهوان را، ص ۴۹.

۱۴- حمید ایزدپناه، داستان ها و زبانزدهای لری،

تهران، انتشارات گویش، ۱۳۶۳، ص ۱۳۸.

۱۵- ایران کلباسی، گویش کردی مهابادی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۱، ص ۱۷۲.

۱۶- مندم، (مصاحبه نگارنده مادر محل).

۱۷- لئونارد برکوویتز، روان شناسی اجتماعی، ترجمه: محمدحسین فرجاد، عباس محمدی اصل، تهران، ۱۳۷۲، انتشارات اساطیر، صص ۴۸۶-۴۸۵.

۱۸- علی اکبر، دهخدا، امثال و حکم، تهران، ۱۳۵۲، جلد اول، ص ۵۶۷.

۱۹- نک: به فصل چهارم همین کتاب، نظر مارک اورل و سهراب سپهری، ص ۱۱۷.

۲۰- ریمون آرون، مراحل اساسی در جامعه شناسی، ترجمه: باقر پرهام، تهران، ۱۳۵۲، شرکت سهامی کتاب های جیبی، ص ۱۲۱.

۲۱- همان.

۲۲- بارنز و بکر، تاریخ اندیشه اجتماعی، ترجمه: جواد یوسفیان، تهران، بی تا، ۱۳۷۱، جلد دوم، ص ۲۵۳.

۲۳- نک: یوسف کزیمی، روان شناسی اجتماعی (نظریه ها، مفاهیم، کاربردها)، تهران، نشر اسپاران، ۱۳۸۵، صص ۹۳-۹۲.

۲۴- پیشین: لئونارد برکوویتز، همان، صص ۴۸۵-۴۸۶.

۲۵- برای درک دقیق تر و نقش آب در ایجاد و استمرار انواع یاریگری به ویژه خودیاری نک: فرهنگ یاریگری در ایران، جلد اول، فرهنگ یاری در آبیاری و کشتکاری از همین قلم.

۲۶- از دیدگاه روان شناسان «عایق سازی عاطفی» (مجدودیت عاطفی) یکی از واکنش های دفاعی آدمی در برابر مشکلات و محرومیت های طولانی است که به دنبال آن فرد سطح توقعات خود را کاهش می دهد تا از ناملایمات و شکست های بیشتر دوری گزیند. نک: پروین بیرجندی، روانشناسی مرضی، تهران، کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۶، صص ۸۸-۸۹.

۲۷- کیومرث فلاحي، «شهر خوبان» (گنری در آرمانشهر نظامی گنجوی)، ماهنامه تعاون، دوره جدید، ش ۳۴ (تیر ماه ۱۳۷۳)، ص ۲۵.

۲۸- شیخ مصلح الدین سعدی، بوستان، باب دوم، ص ۱۴۹.

۲۹- نک: فصل هشتم همین کتاب (نظریه تکروی و ناهمکاری ایرانیان)، ص ۲۹۸.

۳۰- شیخ مصلح الدین سعدی، بوستان، تهران،

پیام محراب، ۱۳۷۰، ص ۶۵.

۳۱- همان، صص ۷۱-۷۲، نقل به اختصار.

۳۲- همان.

۳۳- همان منبع، ص ۶۳.

۳۴- گنشید: آواز، آواز بلند، خوانندگی، شعر و

سرود [لغت نامه دهخدا، حرف ن، صص ۵۳۴-۵۳۵].

۳۵- حکیم نظامی گنجوی، خمسه نظامی،

تهران، موسسه نشر کتب اخلاق، بی تا.

۳۶- فریدون جنیدی، همان، ص ۱۱۳.

۳۷- مرتضی فرهادی، فرهنگ یاریگری در ایران،

صص ۶۷ و ۷۲.

۳۸- نک: شارل ژست و شارل رید. تاریخ عقاید

اقتصادی، ترجمه: کریم سنجابی (تهران انتشارات

دانشگاه تهران، ۱۳۷۰)، صص ۴۰۰-۴۰۱.

۳۹- علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، صص

۲۰۴۱-۲۰۴۲.

۴۰- کریم محمودی، دیوان محمودی، تهران،

انتشارات فراهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۳۲.

۴۱- نک: مرتضی فرهادی، فرهنگ یاریگری

در ایران، صص ۵۶، ۶۲، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶ و

۲۳۰ و بسیاری صفحات دیگر.

۴۲- همان منبع، ص ۲۰۳.

۴۳- شیخ مصلح الدین سعدی، گلستان، به

کوشش: خلیل خطیب رهبر، تهران، مطبوعاتی صفی

علیشاه، ۱۳۸۱، صص ۸۱-۸۲.